

ویژه نوجوانان، سال نوزدهم، شماره ۹۶۵، پنجشنبه ۱۱ شهریور ۱۳۹۸، صفحه ۷۷۵

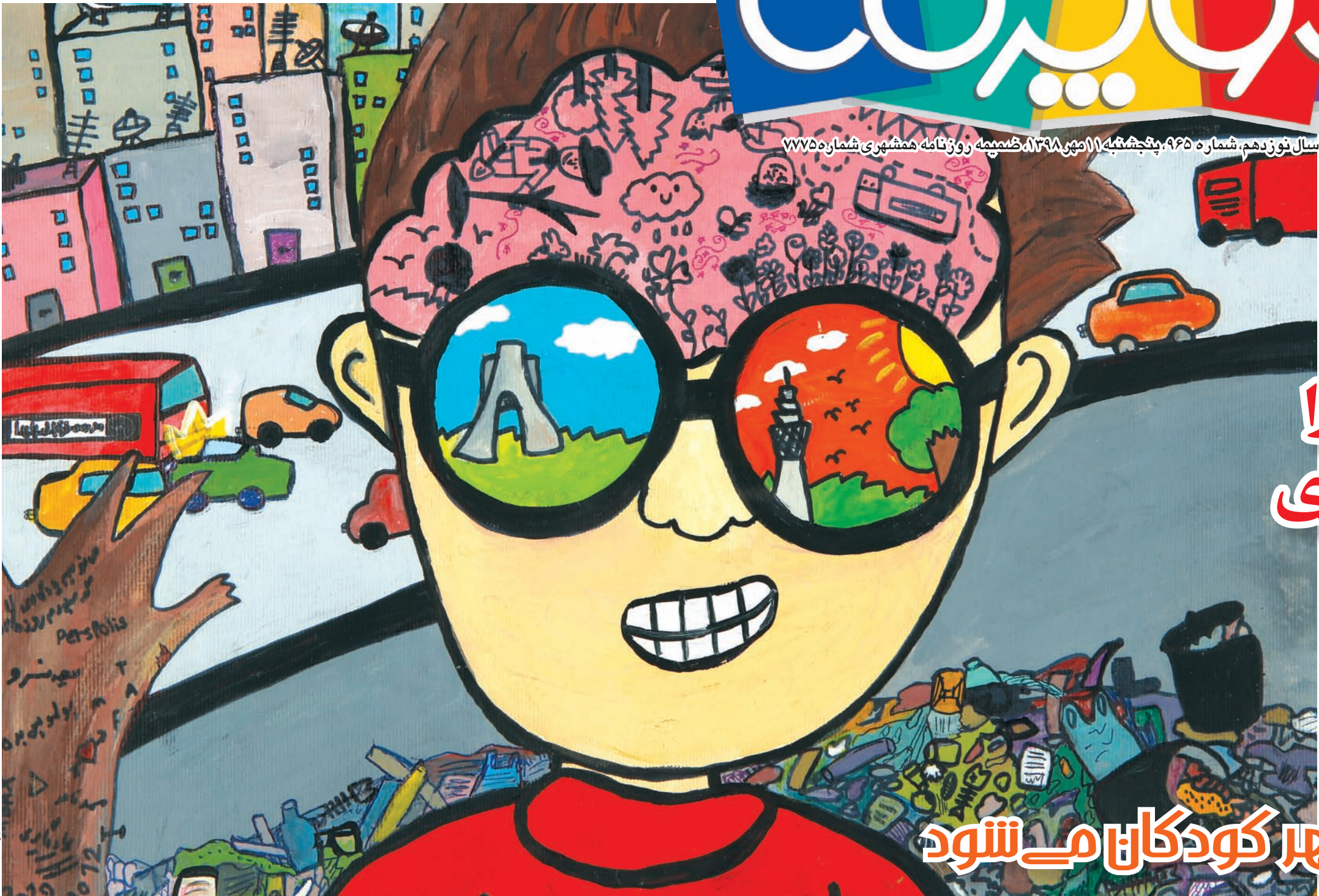


سیت را جانگذاری

شاعرانه‌های
میان
من و تو

در هفته‌ی ملی کودک

نهران، ننه‌ر کودگان می‌نشود



نقشه جانوری - ۱۴ ساله

یادمان باشد

دلت می‌خواهد در یک مسابقه‌ی عکس شرکت کنی. وقت زندگی، عنوان یک مسابقه‌ی عکاسی است که برای شرکت در آن می‌توانید با موبایل از پدر بزرگ‌ها و مادر بزرگ‌ها عکاسی کنید. شما فقط تا ۳۰ مهر فرصت دارید که با پنج تک عکس در این مسابقه شرکت کنید. جالب است بدانید داوران این مسابقه، سیف‌الله صمدیان، مجید سعیدی و نسیم ادبی هستند و دبیر اجرایی مسابقه نیز میلاد بهشتی است. برای دریافت اطلاعات بیشتر می‌توانید به این سایت مراجعه کنید:

www.fiftyplusgroup.com

یادمان باشد، اختتامیه‌ی سیزدهمین آیین تجلیل از نوجوان حسینی، مداحان دانش آموز شهر تهران، پنج‌شنبه دوم آبان ماه برگزار می‌شود و در آن به نفرات اول تا سوم هر مقطع تندیس، لوح تقدیر و هدیه‌ی نقدی اهدا خواهد شد. سیزدهمین آیین تجلیل از نوجوان حسینی به همت مدیریت فرهنگی هنری منطقه ۷ و با همکاری سازمان دانش آموزی شهر تهران و کانون مداحان و شاعران آیینی کشور در فرهنگ‌سرای اندیشه برگزار می‌شود. علاقه‌مندان برای دریافت اطلاعات بیشتر می‌توانند با شماره تلفن ۸۸۷۶۵۵۰۹ تماس بگیرند.

«انجمن عکاسی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان مسابقه‌ی «مهرواره عکس بچه‌های اربعین» را در دو بخش نوجوانان ۱۲ تا ۱۸ ساله و بزرگسالان دارای ۱۸ سال و بیشتر برگزار می‌کند. بر اساس فراخوان منتشر شده، نوجوانان شرکت‌کننده در راهپیمایی بزرگ اربعین حسینی می‌توانند با استفاده از تلفن همراه از این رویداد عکاسی کنند و پنج قطعه عکس را با کیفیت بالای هشت‌مگاپیکسل به دبیرخانه‌ی جشنواره بفرستند. طبق مقررات عمومی مسابقه، شرکت‌کنندگان باید عکس‌ها را به انگلیسی نام‌گذاری و در قالب لوح فشرده به همراه مشخصات خود در فایل word تا ۱۵ آبان ۱۳۹۸ به نشانی خیابان دکتر فاطمی، خیابان حجاب، اداره کل آفرینش‌های ادبی و هنری، انجمن عکاسی کانون پرورش فکری ارسال کنند. اسامی برگزیدگان مسابقه ۱۵ آذر اعلام و نمایشگاهی نیز از آثار برگزیده برپا خواهد شد.

فراخوان نخستین مهرواره عکس بچه‌های اربعین

در دبیرخانه عکس بچه‌ها و عکس بزرگان ارسال آثار تا پانزدهم آبان ۱۳۹۸
www.kpfir

اسمال و در هفته‌ی ملی کودک پنج‌جریه‌ی کودکی در خوزستان باز می‌شود!



اسمال و از دو روز دیگر، پنج‌جریه هفته‌ی ملی کودک در خوزستان با شعار «پنده را باید ساخت» گشوده می‌شود. هفته‌ی ملی کودک از ۱۳ مهر آغاز می‌شود و تا ۱۹ مهر ادامه دارد.

در سال‌های قبل بخش عمده‌ی فعالیت‌های این هفته به‌طور متمرکز در مرکز آفرینش‌های فرهنگی هنری کانون برگزار می‌شد، اما اسمال برنامه‌ها به شکل گسترده در فضاهای متنوع برپا می‌شود. فکرس را یکشنبه شهر پر شود از خانه و کوه و دشت، شهر پر شود از آسمان و خورشید، ماه و ستاره.

حامد رهنما، مدیرکل روابط عمومی و امور بین‌الملل کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان و دبیر هفته‌ی ملی کودک در گفت‌وگو با دوچرخه نام‌گذاری روزهای هفته‌ی ملی کودک را به این شرح اعلام می‌کند:

۱۳ مهر، روز کودکان با نیازهای ویژه و فرصت‌های برابر
۱۴ مهر، روز کودک، آموزش، سلامت و ایمنی
۱۵ مهر، روز کودک، محیط زیست، میراث فرهنگی و گردشگری
۱۶ مهر، روز کودک، صلح، بازی و نشاط
۱۷ مهر، روز کودک، رسانه و ارتباطات
۱۸ مهر، روز کودک و کتاب و فرهنگ مطالعه
۱۹ مهر، روز کودک، خانواده و سبک زندگی ایرانی اسلامی

رهنما در باره‌ی برنامه‌های این هفته می‌گوید: «اسمال برای نخستین بار، افتتاحیه به‌جای تهران در خوزستان برگزار می‌شود. روز نخست با همکاری سازمان بهزیستی اجرای برنامه‌هایی از جمله نمایش فیلم برای کودکان و نوجوانان با نیازهای ویژه در مراکز فراگیر کانون پیش‌بینی شده است. روز دوم، هم با همکاری سازمان آتش‌نشانی و جمعیت هلال احمر برنامه‌های متنوعی به اجرا درمی‌آید. همایشی هم با این موضوع برگزار می‌شود و بحث آموزش در مواقع خطر یکی از موضوع‌های این روز است.»

به‌گفته‌ی رهنما «در روز ۱۵ مهر، برنامه‌ای با همکاری سازمان حفاظت محیط زیست در پارک پردیسان برای کودکان و نوجوانان برگزار می‌شود. در این روز هم چنین کودکان و خانواده‌هایشان می‌توانند به‌طور رایگان از موزه‌های شهر تهران دیدن کنند.

سه‌شنبه ۱۶ مهر هم کودکان و نوجوانان می‌توانند رایگان به عضویت یکی از هزار مرکز فرهنگی هنری کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان از برنامه‌های ویژه‌ی اسمال در روز ۱۷ مهر قرار بگیرند. در روز ۱۸ مهر قرار است تعدادی از کودکان و نوجوانان طی اردویی از خیرگزاریه‌ها و روزنامه‌ها دیدن کنند.

بازدید از موزه‌ی سینما نیز از برنامه‌های این روز است که با حضور چهره‌های سینمایی انجام می‌شود. مدیرکل روابط عمومی کانون پرورش، برنامه‌های دو روز آخر هفته‌ی ملی کودک را هم این‌طور توضیح می‌دهد که «پنج‌شنبه در باغ کتاب برنامه‌های متنوع شامل جشن امضا با حضور ناشران کودک و نوجوان، نویسندگان و تصویرگران برگزار می‌شود.

جمعه ۱۹ مهر هم ویژه‌برنامه‌ای در بوستان آب و آتش برگزار می‌شود. مدیرکل روابط عمومی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان

سنت است که نهدم باشم؟

فریبا خانی

میگلدلش می‌خواهد میگلدل نباشد. خودش می‌گوید: «اسم من میگلدل است. این اسم از نظر مردم هیچ اشکالی ندارد، اما برای من خیلی باعث ناراحتی شده است. اگر اسم من پدرو بود، خیلی فرقی می‌کرد. پدرو، برادر کوچک من است، فقط هفت‌هشت سال دارد. برای پدرو همه چیز ساده است. تقریباً هر چه که بخواهد، بی‌هیچ زحمتی به‌دست می‌آورد.»

کتاب میگلدل، کتاب جالبی است. آن را جوزف کرامگولد نوشته و فریدون دولتشاهی ترجمه‌اش کرده است و داستان پسری را روایت می‌کند که در ایالت نیومکزیکوی آمریکا زندگی می‌کند و خانواده‌اش گله‌دارند.

در بخش دیگری از کتاب، میگلدل باز آرزو می‌کند که میگلدل نباشد و به جایش گابریل برادر بزرگ‌ترش باشد. او می‌گوید: «خیلی بهتر می‌شد، اگر گابریل بودم. او هم برادر من است اما نوزده سالش است. بعد از پدر بزرگ و پدر... او بزرگ‌ترین مرد دنیا است. گابریل هر چه بخواهد به‌دست می‌آورد. این حرف را خودش یک روز... به من گفت. دبیرستان گابریل اسمال تمام می‌شود. هر چند خودش خوشحال است، اما این خبر برای تیم‌های بسکتبال و بیسبال و... خبر خوشی نیست. گابریل از اول تا آخر هفته به مدرسه می‌رود. همیشه کاپیتان تیم است و همه‌ی مسابقه‌ها را می‌برد، اما جمعه که می‌شود همه‌ی این‌ها را فراموش می‌کند و به مزرعه می‌آید و به عموها و پدرم در گله‌داری کمک می‌کند.

گابریل در یک روز برفی در جاده‌های رانندگی می‌کند و میگلدل هم همراه اوست. گابریل ماشین را از یک چاله‌ی بزرگ و مانع خطرناک عبور می‌دهد. میگلدل به گابریل می‌گوید: «چه قدر برایت آسان است؟ آخر تو گابریل هستی!»

برادرش با غرور پاسخ می‌دهد: «برای من خیلی آسان است چون گابریل هستم.» میگلدل می‌گوید: «اما برای من میگلدل بودن آسان نیست!»

حالا به این سؤال فکر کن و به خودت جواب بده! اسمت چیست و چه کسی هستی؟ چه قدر از این که خودت هستی، راضی و خشنودی؟ تا حالا به این موضوع فکر کرده‌ای؟ مثلاً دوست نداشتی جای خواهر یا برادر بزرگ‌تر یا کوچک‌ترت باشی، یا شبیه پسر خاله، یا هم کلاسی ات باشی که فکر می‌کنی خیلی از تو بهتر است؟

تو هم مثل میگلدل، قهرمان کتاب، فکر می‌کنی؟ این که آدم خودش باشد، خیلی کار سختی است و کس دیگر بودن آسان! شاید بهتر باشد به این موضوع فکر کنیم.

میگلدل

نشسته‌ام در خانه و در تلفن همراهم، چشم دوخته‌ام به فیلم‌های کوتاه و تصویرهای نمایشگاه. همیشه همین طوری است؛ می‌روم به یک نمایشگاه هنری و برای شما عکس و فیلم می‌گیرم، بسا مدیر گالری یا روابط عمومی حرف می‌زنم و بعد می‌نویسم. موزه‌ی امام علی^ع این روزها میزبان سه نمایشگاه است. وقتی می‌خواهم بروم نمایشگاه باید حواسم باشد که تلفن همراهم شارژ کامل داشته باشد. قبل از نمایشگاه هم باید حواسم باشد که عکس‌ها را خالی کنم تا جا برای عکس و فیلم تازه کافی باشد. یک روز پاییزی به دیدن تصویرسازی عاشورا در موزه‌ی هنرهای دینی امام علی^ع رفتم. دوربینم را زوم کردم روی تصویرها، تصویر اسبی است که تیرها بدش را درونیم کرده‌اند. اسب‌هایی کنار شقایق‌ها، اسب‌هایی با سواران تنها... اسب‌ها، اسب‌ها، اسب‌ها در تصویرگری‌های

داستان عاشورا مدام تکرار می‌شوند. اسب، نشان نجابت و مظلومیت و زیبایی است و در داستان عاشورا، اسب کلید است. تصویرها با تکنیک‌های متنوع خلق شده‌اند. کارهای زیبایی را از اکبر نیکان‌پور، کیانوش غریب‌پور، پژمان رحیمی‌زاده، هدا حدادی و... می‌بینم. دو سال پیش در نگارخانه‌ی لاله، کارگاهی با موضوع عاشورا برپا شد و تصویرگران بسیاری در این کارگاه شرکت کردند؛ حالا حاصل کار این هنرمندان در طبقه‌ی هم‌کف موزه‌ی هنرهای دینی برپاست. به گزارش هفته‌نامه‌ی دوچرخه و به نقل از روابط عمومی موزه‌ی هنرهای دینی امام علی^ع، نمایشگاه «تصویرسازی عاشورا» شامل ۲۰ اثر از ۲۰ هنرمند تصویرگر فعال و شناخته‌شده است. هنرمندانی مثل عطیه مرکزی، کمال طباطبایی، کیوان عسگری، پژمان رحیمی‌زاده، کیانوش غریب‌پور، نگین احتسابیان، راهله بر خورداری،



«عاشورا» اثر پژمان رحیمی‌زاده

گشتی در موزه‌ی هنرهای دینی امام علی^ع

جلوه‌های عاشورا در سه نمایشگاه

افراختی

یکی دیگر از نمایشگاه‌های موزه است. آثار ۲۷ نفر از هنرمندان برجسته‌ی نقاش را می‌بینم. به این‌جا که می‌رسم، باید دوربینم را روشن کنم. از پله‌های موزه بالا می‌روم و به تصویر بزرگی از صحنه‌ی عاشورا می‌رسم. کاری از پرویز رستگار که با ترکیب مواد آن را خلق کرده است. نقاشی‌های زیبای آن‌ها محمد تاتاری را می‌بینم و ضبط می‌کنم. تصویر مخدوشی از یک حادثه‌ی بزرگ، با عنوان میلاد... می‌روم سراغ اثری دیگر؛ می‌توانم مردمان بسیاری را ببینم که زیر غلغی بزرگ گرد هم آمده‌اند یا مراسم

تغزیه را ببینم. صدای نوحه می‌شنوم، مردمانی در حال دیدن یک صفحه‌ی سرخ به رنگ خون هستند، نبرد بدی و نیکی؛ کاری زیبا از رزیتا شرف‌جهان و... همه‌ی این نقاشی‌ها، کتیبه‌ها و تصویرگری‌ها، قصه‌ای مشترک دارند؛ عاشورا. برای دیدن این نمایشگاه، می‌توانید از ۱۰ شهریور تا ۲۸ مهر، روزهای شنبه تا چهارشنبه از ساعت ۹ تا ۱۷ و پنج‌شنبه‌ها از ساعت ۹ تا ۱۳ به موزه‌ی هنرهای دینی موزه‌ی امام علی^ع در خیابان ولی‌عصر^ع، بلوار اسفندیار بروید.



«خورشید در شب» اثر حسن یاقوتی



«هنرهای دینی» اثر اکبر نیکان‌پور

هلی کوپتری را روشن کنیم که به ما آگاهی بدهد.»
چهار سال تحصیلی متفاوتی داشته باشیم؟
همان‌طور که گفتم معمولاً اول مهر، دانش‌آموزان تصمیم می‌گیرند سال متفاوتی داشته باشند یا طور دیگری درس بخوانند؛ اما کمی که می‌گذرد این انگیزه فروکش می‌کند و به‌جایی می‌رسد که دیگر حتی حوصله‌ی نگاه کردن به کتابشان را هم ندارند. خوب، آن انگیزه‌ی روز اول کجا رفت؟ چه شد؟ نگاه هلی کوپتری یا چراغ آگاهی، این‌جا کمکمان می‌کند که ببینیم چرا این اتفاق افتاده. مثالی می‌زنم. دوستی که بسیار در درس و کارش موفق است می‌گفت تا دوره‌ی دبیرستان، درسم خوب نبود و انگیزه‌ی درس خواندن نداشتم. یکبار یکی از اقوام که دبیر فیزیک بود برای بچه‌های فامیل، کلاس فیزیک گذاشت و خواست به کلاسش بروم. چون فامیل بود، قبول کردم. او به ما تکلیف داد و می‌خواستم از بقیه کم نیاورم. تمرین آن روز را با جدیت حل کردم و تمرین روز بعد را هم با این‌که سخت بود، حل کردم. یک‌دفعه خوشم آمد و دیدم این چیزی نیست که نفهمم و از عهده‌اش برنایم. علاقه‌مند شدم و آن قدر درسم خوب شد که سال بعد به بچه‌ها فیزیک آموزش می‌دادم. این موضوع را هلی کوپتری کنیم و ببینیم چه اتفاقی افتاده است؛ نتیجه این است که او فقط دنبال کاری بود که در آن ماهر باشد و چون در فیزیک ماهر نبود، میلی به انجام آن نداشت. اگر شما کتابی را باز کنید و خواندن صفحه‌ی اول آن سه ساعت طول بکشد، آن کتاب را ادامه نمی‌دهید؛ اما اگر راه‌حلی پیدا کنید و متوجه شوید که این کتاب، نظم‌ی دارد و آن نظم را پیدا کنید، موضوع حل می‌شود و کتاب، خواندنی است.

از طرف دیگر تصاویر هلی‌شات می‌گوید که او تحسین شدن را دوست داشت و تحسین به او انگیزه می‌داد. پس اگر دنبال انگیزه است، باید

خودآگاهی با هلی‌شات

نقیسه مجیدی‌زاده



چراغ آگاهی را در خود روشن کنند.»
چراغ آگاهی چه طور روشن می‌شود؟
معمولاً وقتی مشغول انجام کاری هستید، سعی می‌کنید از تمام قابلیت‌هایتان در آن کار استفاده کنید. مثلاً فرض کنید برای مرتب کردن اتاقتان، از توانایی‌هایتان استفاده می‌کنید؛ مثلاً سعی می‌کنید در چیدن کتاب‌های کتابخانه، نظم خاصی داشته باشید و...
اما جدا از این کارهای معمول، می‌توانیم کار دیگری هم انجام دهیم؛

بعضی اتفاق‌ها تکراری‌اند، یعنی همیشه در زندگی رخ می‌دهند یا برای مدت زمان مشخصی، مدام تکرار می‌شوند؛ مثل تغییر فصل‌ها یا مدرسه‌رفتن.
اغلب ما فکر می‌کنیم برای این اتفاق‌های تکراری، نیازی به آموزش مسائل جدید نداریم؛ مثلاً مدرسه، فضای تازه‌ای نیست که بخواهیم بیش‌تر درباره‌اش بدانیم و حتی برای حضور در مدرسه‌های تازه هم آماده‌ایم و نیازی به دانستن مهارت‌های جدید با فضا و آدم‌های جدید چه‌طور برخورد کنیم.
اما کارشناسان معتقدند برای حضور در مدرسه مثل بقیه‌ی زندگی، بهتر است مهارت‌های زندگی را به‌شکل عملی و کاربردی بلد باشیم تا در صورت بروز هر نوع سوءتفاهم یا اتفاق درسی و غیردرسی، به راحتی

مسئله را حل کنیم و دچار اضطراب و نگرانی نشویم. البته مهارت‌ها وسیله نیستند که تا قبل از مهر، آماده‌شان کنیم و در کیفمان بگذاریم و در مدرسه از شان استفاده کنیم. مهارت‌ها، نیاز به آموزش، تمرین و راهبری دارند که به‌مرور زمان، به‌وجود می‌آیند. اما اگر شما از آن افرادی هستید که هر سال تصمیم می‌گیرید، سال تحصیلی متفاوتی داشته باشید، نیاز به آگاهی دارید تا بتوانید سال تحصیلی موفق و متفاوتی برای خودتان بسازید.
بصیرت‌مقدسیان، معلم و پژوهشگر توانمندی‌های نوجوانان به خبرنگار هفته‌نامه‌ی دوچرخه می‌گوید: «بسیاری از دانش‌آموزان در اول مهر، به اولین چیزی که فکر می‌کنند، این است که چه‌طور سال تحصیلی متفاوتی داشته باشند. این دانش‌آموزان باید بدانند که راه داشتن سال تحصیلی متفاوت، این است که



عکس: احمد سینیور، آرشیو عکس روزنامه‌ی همشهری



اثر علی شیرازی



عکاسی از نمایشگاه، محمود افغانی



«عاشورا» اثر هدا حدادی

یادمان باشد

پله کسی را «ترین» می‌کنیم!

در سال ۱۹۵۱ میلادی، «هوگ بیور» مدیر کارخانه‌ی نوشابه‌سازی گینس به یک مهمانی رفت. این مهمانی در نزدیکی رودخانه‌ی اسلانی در ایرلند برگزار شد. مانند اغلب مهمانی‌ها، در این جمع بحثی گسترده بین حاضران پیش آمد و درباره‌ی این بود که کدام پرنده در اروپا سریع‌تر است؟
آن شب آن‌ها به کتاب‌های مرجع هم مراجعه کردند؛ اما جوابی پیدا نشد و بیور که وارد این بحث شده بود با خود فکر کرد، چه‌قدر پرسش در ایرلند وجود دارد که هیچ کتابی در دنیا نمی‌تواند جواب آن را بدهد و به این ترتیب، ایده‌ی کتاب گینس شکل گرفت.

بقیه‌ی کار را دو برادر دانشجو‌ی دوقلو انجام دادند. آن‌ها که یک آژانس جست‌وجوی اطلاعات را در لندن اداره می‌کردند، برای جمع‌آوری اطلاعات دست‌به‌کار شدند و نتیجه‌ی کار آن‌ها در سال ۱۹۵۴ میلادی در کتابی با عنوان «گینس‌ترین‌های بی‌نظیر» منتشر شد.

موفقیت این کتاب بی‌نظیر بود، نسخه‌های زیادی از آن چاپ شد و در نهایت برای انتشار آن، الگوی یک‌ساله در نظر گرفته شد. البته این کتاب بعداً به کتاب رکوردهای گینس تغییر نام داد. حالا در کنار سریع‌ترین پرده‌ی ایرلند، رکوردهای زیادی دیده می‌شود که برخی از آن‌ها مربوط به ورزشکاران یا موفقیت‌های علمی، کشاورزی و... است. برخی هم عجیب و غریب‌اند؛ مانند بزرگ‌ترین کلکسیون کرک ناف، طولانی‌ترین زمان زنده‌به‌گور شدن، درازترین ناخن جهان، سریع‌ترین پیاده‌روی روی بند و طولانی‌ترین دست‌دادن دنیا!



از ایران هم نام ورزشکاران زیادی به این کتاب وارد شده است؛ ورزشکارانی که در سایه‌ی تلاش و همت خودشان به موفقیت‌های بزرگی دست پیدا کردند که قطعاً هدف همه‌ی آن‌ها موفقیت در ورزش بوده، نه ثبت در گینس!
«ترین»، همان صفت عالی است و ترین‌بودن یا رکوردزندن، در جای درستش ارزش زیادی دارد. ما می‌توانیم در زندگی رکوردهای ارزشمندی داشته باشیم که روی زندگی و آینده و حتی کسب و کار بزرگ‌سالی‌مان تأثیر داشته باشد.

اما امان از این صفت پیوسته‌ی عالی که قصد برجسته‌سازی برخی آدم‌ها، رفتارها، اشیا و حتی طبیعت را دارد و خیلی‌ها در فضای مجازی دنبالش می‌گردند؛ شاید بعضی از ما هم کمکشان کنیم! کامنت می‌گذاریم و آن‌ها را بالا می‌بریم...



سیب را جانگذاری

● یاسمن رضائیان

روزهای ابتدای مدرسه است. من هنوز در حال و هوای شعرهایی هستم که تابستان، نیمه کاره رهایشان کردم. هنوز فکر می‌کنم باید فرصتی می‌بود تا آن شعرها را تمام می‌کردم. شعرها در ذهنم می‌چرخند و چیزی که پیش‌تر از همه توجهم را در کلاس جلب می‌کند نه سطرهای کتاب‌های درسی تازه که منظره‌ی بیرون پنجره‌ی کلاس است. معلم کلمه‌ها را بلند تلفظ می‌کند. می‌دانم این تلفظ یعنی حواست به کلاس باشد اما حواسم نیست. از غواص سقلمه می‌زند که یعنی «حواست به کلاس باشد، خانم با توست!» آرنج ارغوان توی پهلویم فرو می‌رود و تازه می‌فهمم صدای خانم بلند شده بود. گوشه‌ی کتاب ادبیات ارغوان می‌نویسم: «باید آن بیرون باشیم، چرا این جاییم؟» جمله‌ام روی کاغذهای سفید و نوبی کتاب جا خوش می‌کند و ارغوان از پنجره بیرون را نگاه می‌کند. باد افتاده است میان درختان توی حیاط. همه سرهایشان را با هم این طرف و آن طرف تکان می‌دهند. پرنده‌ها دسته‌جمعی از روی شاخه‌ها می‌پرند و چند برگ‌گی از درخت فرومی‌افتد. با پرواز و برگ‌ها دلم تکان می‌خورد. هم فرو می‌ریزد و هم پرمی‌گیرد. صدای خانم دوباره بلند شده است. این‌بار با هر دو تانمان است. من و ارغوان. سرهایمان را پایین می‌اندازیم



و وانمود می‌کنیم که داریم به کتاب نگاه می‌کنیم. چیزی از جمله‌ها نمی‌فهمم. خانم شعری نو از روی درس می‌خواند. من اما فکر می‌کنم در حیاط شعر نوتری در حال سروده شدن است. * * * من هنوز در حال و هوای شعرهای نیمه تمامم. با خودم می‌گویم فقط همین حال و هوا را می‌خواستم تا بتوانم به انتها برسانمشان. به روزهایی شاعرانه نیاز داشتم. به پاییزی که از پنجره‌ی کلاس با ما قایم باشک‌بازی می‌کند. برگ‌های درختان را لحظه‌ای تکان می‌دهد و دلم را فرو می‌ریزند و لحظه‌ای بعد آرام می‌گیرد. انگار نه انگار همین

چند لحظه پیش حرفی از پاییز تکانه بود. با خودم به روزهای ابتدایی فکر می‌کنم. روزهای ابتدای هر چیز. روزهای ابتدای سال تحصیلی، ابتدای اتفاقی خوب و تازه، ابتدای ارتباطی بی‌نظیر. یکی از همان شب‌های تابستانی بود که تا سحر بیدار مانده بودم. آسمان را نگاه می‌کردم و به تو می‌گفتم دلم می‌خواهد یک جور دیگری باشم. گفتم دوست دارم با هم صمیمی‌تر باشیم. از آن رفاقت‌های نساب که بین دوستی هیچ دو آدمی پیدا نمی‌شود و منتظر مانده بودم که این ارتباط را شکل دهی.

خودش را به من می‌رساند. سیب را کف دستم می‌گذارد و می‌خندد. دستش را می‌کشم و می‌گویم: «بیا بدویم». نمی‌گویم آن بیرون کلاس درس تو بریاست. نمی‌گویم از پرواز پرنده‌های روی شاخه‌ها حس آسمان در دلم فرو می‌ریزد. فقط می‌گویم: «فکر می‌کنم کسی که پرنده‌ها را در آسمان بالا می‌برد می‌تواند دل مرا هم تا خانه‌اش بالا ببرد.»

سیب را نصف می‌کنم. تکه‌ای برای من، تکه‌ای برای ارغوان. سیب، رمز ورود ما به کلاس درسی است که تو در حیاط پریا کرده‌ای. سیب، رمز ارتباط تازگی من و تو است. سیب می‌خورم و به آسمان فکر می‌کنم. سیب می‌خورم و فکر می‌کنم شعرهای نیمه کاره‌ام به سطرهای پایانی شان نزدیک شده‌اند. ۱. اشاره به آیه‌ی ۷۹ سوره‌ی نحل: آیا آن‌ها به پرنده‌گانی که بر فراز آسمان نکه داشته شده‌اند، نظر نمی‌کنند؟ هیچ‌کس جز خدا آن‌ها را نگاه نمی‌دارد. در این امر، نشانه‌هایی (از عظمت و قدرت خدا) است برای کسانی که ایمان می‌آورند.

در هفته‌ی ملی کودک

تهران، تنهر کودکان می‌تنبود

امسال و با شعار «تهران، شهری برای همه کودکان»، شهرداری تهران برنامه‌ها و فعالیت‌های گوناگونی تدارک دیده تا شهر حال و هوای کودکانه بگیرد و حتی اگر شده برای یک هفته، دوستی تهران با همه‌ی کودکان را به نمایش همگانی بگذارد. پیش از این و در آغاز سال تحصیلی، اداره کل آموزش‌های شهروندی معاونت فرهنگی اجتماعی شهرداری تهران با راه‌اندازی پویش «حق تقدم با دانش آموزان است»، تلاش کرد اولویت‌های مسائل کودک و نوجوان را مطرح کند و موفق شد در سطح گسترده‌ای توجه شهروندان و مسئولان را به اهمیت دوره‌ی کودکی و موضوع‌های مربوط به کودکان و نوجوانان جلب کند. حالا شهرداری تهران به پیشواز هفته‌ی ملی و روز جهانی کودک می‌رود و با محوریت معاونت فرهنگی اجتماعی و حضور فعال شهرداری‌های مناطق و سازمان‌ها، شرکت‌ها و معاونت‌های شهرداری تهران، با مجموعه‌ای از رویدادها می‌خواهد دوستی شهر و کودک را افزایش دهد و به شهر رنگ و بوی کودکی ببخشد. در مجموعه‌ی برنامه‌ها و فعالیت‌های پیش‌بینی شده، به همه‌ی کودکان و نوجوانان توجه شده است. مثلاً هم به اکثریت کودکان که به‌طور معمول در مدارس درس می‌خوانند توجه شده و هم به کودکان بیمار و بستری در بیمارستان‌ها، هم به کودکان با نیازهای ویژه و هم به کودکان کار و خیابان. در برنامه‌ها هم فعالیت‌ها هم تنوع زیاد است و از کارهای فرهنگی-هنری و مسابقه و جشن و نمایشگاه گرفته تا فعالیت‌های اجتماعی، آموزشی، تفریحی و... در این مجموعه به چشم می‌خورد. در این هفته آثار برگزیده مسابقه‌ی «تهران، شهری که من دوست دارم»، روی سازه‌های شهری به نمایش در می‌آیند و شهر به نمایشگاه نقاشی‌های کودکان تبدیل می‌شود. یکی از این نقاشی‌ها را در صفحه‌ی ۱۷ و سه نقاشی دیگر را هم در این صفحه می‌بینید.

مهم‌ترین فعالیت‌های شهرداری در هفته‌ی ملی کودک



شاعرانه‌های میان من و تو

قَالَ يَا مُوسَى إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَتِي وَ بَكَلَامِي فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ فرمود ای موسی تو را با رسالت‌ها و با سخن گفتنم (با تو) بر مردم (روزگار) برگزیدم. پس آن چه را به تو دادم بگیر و از سپاسگزاران باش. (سوره‌ی اعراف آیه‌ی ۱۴۴)

پاییز، فصل شاعرانه‌های میان من و توست. بارها رنگ زیبایی برگ‌های پاییزی را این‌طور توصیف کرده‌اند که نقاشی تو است. اما من از خودم پرسیده‌ام: «برای چه باید برگ‌های پاییزی را نقاشی کنی؟ تنها برای این که زیبا می‌شوند؟» نه. تو پاییز را رنگ‌آمیزی کرده‌ای تا فرصت خوبی برای گل‌دادن شکوفه‌های شاعرانه‌هایم باشد. بگذار این بار چشم‌هایم را ببندم و تصور کنم داری با من حرف می‌زنی. من چه می‌شنوم؟ صدای نسیمی ملایم؟ صدای خش‌خش برگ‌های هنوز سبز روی شاخه‌ها؟ صدای خنده‌ی در دور دست؟ بله، همه‌ی این‌ها را می‌شنوم. صدای خنده‌ی دور دست را هم می‌شنوم. باید صدای خودم باشد که در دورست خیالم پیچیده. لابد خودم در گوشه‌ای از ذهنم از تماشای این همه تازگی و سرخ به وجد آمده‌ام. چشم‌هایم را بسته‌ام و تصور می‌کنم داری با من حرف می‌زنی. همین مدلی حرف‌زدنت را دوست دارم. همین که کلمه‌ای انتخاب نمی‌کنی. این‌کس مثل ما آدم‌ها جمله‌ها را ردیف نمی‌کنی. تو در گوش باد زمزمه می‌کنی و باد بر



هنرکار قیاسی، ۱۰ ساله

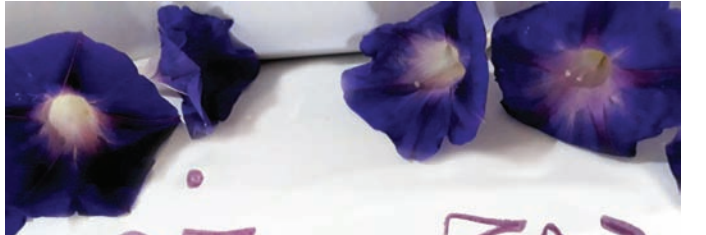


ریما و رونکا کمالی، ۱۴ ساله

ردیف	عنوان برنامه یا فعالیت	روز و ساعت	مکان
۱	برگزاری نشست تخصصی شهر دوستدار کودک، با حضور و سخنرانی چند تن از کارشناسان و متخصصان	۱۳/۳۰ تا ۱۳/۱۵، ۱۳ مهر	موزه‌ی پست، منطقه ۱۲ تهران
۲	گشایش نمایشگاه نقاشی‌های برگزیده مسابقه‌ی «تهران، شهری که من دوست دارم»	بعدازظهر شنبه ۱۳ مهر	فرهنگستان هنر، گالری صبا
۳	آیین اهدای جوایز برگزیدگان مسابقه‌ی نقاشی «تهران، شهری که من دوست دارم»	از شنبه ۱۳ مهر	سازه‌های تبلیغاتی شهر
۴	نمایش شهری نقاشی‌های برگزیده مسابقه‌ی «تهران، شهری که من دوست دارم»	هفته‌ی ملی کودک	
۵	رونمایی از مبللمان شهری ویژه‌ی کودکان		
۶	نشست شهرداری تهران و یونیسف (سندوق کودکان سازمان ملل متحد) با موضوع پیوستن مناطق ۸، ۲ و ۱۸ به طرح شهرهای دوستدار کودک		
۷	اجرای مسابقه‌ی انشا نویسی با موضوع «شهر من تهران»	هفته‌ی ملی کودک	مدارس شهر تهران
۸	اجرای تئاتر و نمایش‌های خیابانی	هفته‌ی ملی کودک	سطح شهر
۹	برگزاری نمایشگاه از کارهای دستی کودکان در سرای محلات	هفته‌ی ملی کودک	سرای محله‌ها
۱۰	دیدار مسئولان شهرداری‌های مناطق با کودکان بیمار بستری در بیمارستان‌ها و اهدای هدیه به آنان	۱۳ تا ۱۸ مهر	مناطق ۲۲گانه‌ی شهرداری
۱۱	حضور کودکان در پروژه‌های مدیریت شهری در سطح منطقه	۱۳ تا ۱۷ مهر	مناطق ۲۲گانه‌ی شهرداری
۱۲	دیدار شهرداران و مسئولان شهرداری‌های مناطق تهران با کودکان و برگزاری جلسات مشترک با آنان و دریافت نظرشان برای بهبود وضعیت شهر	۱۳ تا ۱۷ مهر	شهرداری‌های مناطق ۲۲گانه
۱۳	بزرگداشت روز جهانی کودک، هم‌زمان با روز سه‌شنبه‌ی بدون خودرو، با حضور کودکان دوچرخه‌سوار، شهردار و مدیران شهرداری‌های مناطق	سه‌شنبه، ۱۶ مهر	سطح شهر
۱۴	برنامه‌ی آموزشی داستان خوانی محیط زیستی مادر و کودک	هفته‌ی ملی کودک	مجموعه‌های شهربانو
۱۵	بازدید رایگان کودکان از مراکز آموزش مهارت‌های رفتاری کودکان و نوجوانان (فرآیند)	هفته‌ی ملی کودک	
۱۶	مسابقه‌ی عکاسی با موضوع کودکان در مترو	هفته‌ی ملی کودک	متروی تهران
۱۷	برگزاری جشنواره‌ی کودکان‌های پسماند - مرکز آموزش تخصصی و نمایشگاه دائمی مدیریت پسماند شهرداری تهران	هفته‌ی ملی کودک	مرکز آموزشی و نمایشگاه پسماند
۱۸	بازدید کودکان از کلینیک‌های گل و گیاه و مزرعه کودک مناطق ۲۲گانه	هفته‌ی ملی کودک	
۱۹	اجرای نمایش عروسکی برای کودکان کار و خیابان با محوریت آموزش‌های شرکت‌سازماندهی	هفته‌ی ملی کودک	
۲۰	بازدید رایگان ۵۵۰ کودک از برج میلاد، سکوی باز با همکاری ادارات آموزش‌های شهروندی مناطق ۲۲گانه - هر منطقه ۲۵ کودک و ۱۵۰ کودک کار و خیابان	هفته‌ی ملی کودک	برج میلاد
۲۱	اکران فیلم‌های مناسب کودکان برای آنان	هفته‌ی ملی کودک	سرای محله‌ها



آتنا امانی سقزچی، ۲۰ ساله



دوچرخه

پس فرم خبرنگار افتخاری کو؟

تصویرسازی: مهسا اسفندیاری محبوب، ۱۷ ساله از قم

هستی هاشمی: چندوقتی است که درباره‌ی دوره‌ی جدید خبرنگار افتخاری چیزی نمی‌گویید. چرا دوست من؟

فاطمه نریمان: امسال خبرنگار افتخاری و جوان نداریم؟

مریم ابویسانی: چه طوری می‌تونم کارت خبرنگار افتخاری ام رو تمدید کنم؟
و خلاصه این که: امسال خبرنگار افتخاری نداریم؟

از آخرهای بهار، تقریباً هر روز با این سؤال مواجه می‌شویم و اگر چه سعی کردیم تک تک جواب دهیم، اما فکر کردیم بد نیست درباره‌ی این موضوع با شما صحبت کنیم. در مدتی که دوچرخه به شکل کاغذی چاپ نشد، برنامه‌ریزی‌ها پیمان به هم ریخت. به علاوه بخشی از مخاطب‌هایی که مدت‌ها دوچرخه را در میان روزنامه ندیدند، هنوز از انتشار دوباره‌اش خبر ندارند و این یعنی هنوز بخشی از مخاطبان دوچرخه برگشته‌اند. بنابراین برای برنامه‌ریزی و معرفی دوباره‌ی دوچرخه به نوجوان‌ها، به فرصت بیش‌تری نیاز داریم و امیدواریم بتوانیم در ماه‌های آینده فرم خبرنگار افتخاری را چاپ کنیم. شما هم به ما کمک کنید و دوچرخه را به دوستانتان معرفی کنید.

خانه لرزید

- پدر در راه خانه بود.
- مادر غذای دل‌خواهم را درست کرد.
- برادر کوچکم با ماشینش بازی می‌کرد.
- پلک زدم، خانه لرزید، دلم لرزید، چشم‌هام کردم.
- پدر دیگر نیامد.
- غذای مادر، دیگر شامامان نبود.
- ماشین برادرم دیگر کار نکرد.

سونیا مولایی

۱۶ ساله از اندیشه

عکس: فریدون زینالی

حلال لب‌های پیرمرد

صبح‌ها، هیچ‌گاه میلم به خوردن صبحانه نمی‌رود. همیشه چای با عطر خوش‌هل‌حالم را جاسی آورد، آن هم در روزهای سرد زمستان. پنج سال است شب و روز، کارم این شده که از سر عادت چای دم‌کنم و بنوشم. کت و شلوار اتوکشیده‌ام را می‌پوشم. جلوی آینه موهایم را ژل می‌زنم تا فرهایش بخوابد و صاف شود. بعد کیف سانسونت سیاه‌رنگ

را همراه عینک و کارت اتوبوس برمی‌دارم. صبح‌ها با آن که ساعت هنوز هشت نشده، آفتاب بی‌رمق، چشم‌هایم را می‌زند. خانه‌ام فاصله‌ی زیادی با مترو ندارد. وارد ایستگاه مترو می‌شوم، کارت می‌زنم و دوباره صدای آن خانم را که می‌گوید لطفاً از خط زرد فاصله بگیرید! می‌شنوم و صدای رسیدن مترو... مترو که می‌ایستد، سوار می‌شوم و در کنار پسری ۱۶، ۱۷ ساله می‌نشینم



که سرش در کتاب درسی‌اش است. یادم می‌آید که فصل امتحان است و بیش‌تر دانش‌آموزها سر در کتاب از این خیابان به آن خیابان می‌روند. به اطراف نگاهی می‌اندازم. روبه‌رویم پیرمرد را می‌بینم. پیرمردی بسا عینک کائوچویی قدیمی و تهریش سفید که معلوم است چند هفته است اصلاح نکرده. انگار این پیرمرد کار و زندگی ندارد. هر روز او را در مترو می‌بینم. نمی‌دانم چرا. دستش را به عصا تکیه داده و بی‌تفاوت به کف مترو زل زده است. نگاهم را از پیرمرد می‌گیرم و به خانم جوانی ۲۰، ۲۱ ساله نگاه می‌کنم که لباس اداری است. مقتعده‌ی مشکی، مانتوی ساده‌ی مشکی، شلوار اتوکشیده‌ی مشکی و کفش قهوه‌ای سوخته، بهتر بگویم، مشکی. چند تار موی خرابی رنگش ناخودآگاه از مقتعده‌اش بیرون آمده. دستش سمت دهنش می‌رود که کسی خمیازه کشیدنش را نبیند. نگاهم به آن مانیتور روبه‌رو که تصاویری به اصطلاح پندآموز را نشان می‌دهد می‌رود. نگاهی به ایستگاه‌ها می‌اندازم. هنوز چند ایستگاه مانده، دفتر و قلم را از کیفم بیرون می‌کنم و دوباره نگاهم را به پیرمرد می‌دوزم. قلم را در دستم نگه می‌دارم و شروع می‌کنم به نقش‌زدن تصویر پیرمرد روی کاغذ. چهره‌اش را کامل می‌کنم، جز لب‌هایش. حلال لب‌هایش رو به پایین است و من تصمیم می‌گیرم حلال لب‌هایش را رو به بالا بکنم تا شاید در زندگی واقعی‌اش هم...

نسترن جابرزاده‌انصاری
۱۲ ساله از بهارستان



باغ آسمان

می‌خواند گلی که صبح روید، تورا

می‌دید درون خواب خورشید تورا

ما هر دو ستاره‌های یک شب بودیم

دستی آمد، از آسمان چید تورا

مهسا حدیدی، ۱۶ ساله از فریدون‌شهر

قدر زندگی‌ات را بدان

نام «آگاتا کریستی» روی جلد کتاب، کافی است تا بفهمیم با اثر بزرگی سر و کار داریم؛ نویسنده‌ای که هر زمان بخواند، با پیش‌های داستانی‌اش، غافل‌گیرمان می‌کند. کتاب «ده بچه‌ی زنگی» شخصیت‌های اصلی زیادی دارد که نویسنده هریک از آن‌ها را با دقت توصیف می‌کند و با فلش‌بک‌هایی که به گذشته‌ی آدم‌ها می‌زند، جذابیت داستان را افزایش می‌دهد. هم‌چنین چون می‌دانیم سبب تمام اتفاق‌های شوم داستان، یکی از شخصیت‌هایی است که با او سروکار داریم، تلاش می‌کنیم به سیر تعاملی شخصیت‌ها توجه و درباره‌ی هویت قاتل نتیجه‌گیری کنیم.

شخصیت منفی این داستان، عالی پرداخته شده و تا انتهای داستان نمی‌فهمیم کیست و وقتی می‌شناسیمش دهانمان از تعجب باز می‌ماند. فضای داستان، تاریک و گرفته است و آن قدر با جزئیات توصیف شده که می‌توانید خودتان را در آن فضا تجسم کنید. این اتاق تنها لوکیشن داستان است. ترسناکی‌اش به‌خاطر معماری پیچیده، تاریکی یا قدیمی بودنش نیست؛ آن خانه ترسناک است، چون نمره‌ی زندگی در عصر مدرن است؛ عصری که هیچ اتفاق شومی رانمی‌شود به گردن ارواح و شیاطین انداخت. به‌خاطر همین ترس در افرادی که به جزیره دعوت شده‌اند، نفوذ می‌کند، زیرا مشکل این بار نه در کمند یا زیر تخت، بلکه در خود آن‌ها وجود دارد.

ده بچه‌ی زنگی
نویسنده: آگاتا کریستی
مترجم: خسرو سمیعی
ناشر: انتشارات هرمس (۸۸۷۹۵۶۷۴)
سیدمحمدصادق کاشفی‌مفرد از کرج



جدول راه‌یاب

این یک جدول ۸×۸ است و در واقع حکم یک نقشه‌ی لوله‌کشی را دارد. همان‌طور که می‌بینید در برخی از خانه‌های این جدول دایره‌هایی رنگی وجود دارد که خانه‌های شروع و پایان هر لوله را مشخص می‌کند. شما باید با کشیدن لوله بین دایره‌های هم‌رنگ، آن‌ها را به هم متصل کنید؛ اما توجه کنید که لوله‌ها نباید همدیگر را قطع کنند و مثل شکل، تمام خانه‌های سفید نقشه هم به لوله‌ها پر شوند.

سرگرمی هوش

مکعب اشتباهی

اگر مبنای ساخت مکعب‌های زیر، شکل روبه‌رو با ترتیب رنگ‌هایش باشد، کدام یک از مکعب‌ها با این مبنای ساخته نشده است؟

سر دبیر: مناف یحیی پور
تحریریه: ششیوا حریری (چشمه‌ها)، فریبا خانی (خبر و ایستگاه)، نفیسه مجیدی‌زاده (دانسج)، علی مولوی (شهر فرنگ و چرخ‌فلک)، حسین تولایی (شعر)، شادی خوشکار (داستان نوجوان)، سیدسروش طباطبایی پور (مدیر داخلی نشریه)، حدیث لزر غلامی، نیلوفر نیک‌نیا، یاسمن رضائیان و آیدا ابو توابی
آلتیه: گشتاسب فروزان (مدیر هنری)، علیرضا صفری (صفحه‌آرا)، ابراهیم رستمی عزیزی (مسئول هماهنگی) و باسپاس از بخش‌های مختلف روزنامه‌ی همشهری

صندوق پستی دوچرخه: ۱۹۳۹۵-۵۴۴۶
تلفن: ۲۳۰۲۳۱۰۰ / **نمابر:** ۲۳۰۲۳۵۹۱
پست الکترونیکی: docharkheh@hamsahhri.org
دوچرخه را آنلاین بخوانید: docharkheh_weekly
www.hamsahhrionline.ir/service/children

فوت آخر!

سوپ گوجه‌فرنگی، بدون کمی جعفری خرد شده مزه نمی‌دهد! پس وقتی سوپ حاضر شد کمی جعفری تازه‌ی خرد شده به آن اضافه کنید.

۱. ابتدا به دو گوجه‌فرنگی متوسط، دو تا فلفل قرمز، یک پیاز متوسط و یک تا سه حبه سیر نیاز دارید. فلفل‌ها و پیاز را خالی خرد کنید، گوجه‌فرنگی را ورقه‌ورقه کنید و پوست حبه‌ی سیر را بگیرد.

۲. همه‌ی مواد را روی سینی فر بپهن کنید. بهتر است زیر مواد، کاغذ زیتون روی مواد بریزید و سینی را برای ۵۰ دقیقه یا درجه‌ی ۲۰۰ درجه‌ی سانتی‌گراد یا ۴۰۰ درجه‌ی فارنهایت در فر بگذارید.

۳. تا زمانی که مواد داخل فر آماده شوند، یک قرص عصاره‌ی سبزیجات را در تابه‌ای مناسب بریزید و در ۵۰۰ میلی‌لیتر آب گرم حل کنید.

۴. وقتی سبزیجات برشته شده، آماده شدند، آن‌ها را در مخلوط‌کن یا غذاساز بریزید و مثل پوره، نرم کنید.

۵. پوره‌ی آماده شده را به تابه اضافه کنید و خوب هم بزنید تا پوره با آب سبزیجات مخلوط شود.

۶. در دستور اصلی این سوپ از سس ووستر شر استفاده شده که به اشتباه در ایران به نام سس ورجستر شایر شناخته می‌شود. این سس در اکثر سوپ‌مارکت‌ها به‌صورت بسته‌بندی وجود دارد. ضمن این که می‌توانید دستور آن را از اینترنت بگیرد و به‌صورت خانگی آن را درست کرده و به سوپ اضافه کنید. در پایان کمی خامه‌ی هم‌زده در سوپ بریزید و کمی صبر کنید تا سوپ حسابی جا بیفتد.

سوپ گوجه‌فرنگی و فلفل

ترجمه‌ی مهرزاد مهاجر